

Hidden Love Can't be Concealed

Uploader

Sara

Translator

Liva

Editor

Farnaz & Ryunosuke

Director

Dahlia

Arno

تیم ترجمه و ادیت انجمن
سکای تقدیم میکند



سانگ ژی تا پایان
هفته‌ی امتحاناتش،

همه‌ی روزهایش رو توی
کتابفونه گذروند.

فردا
برمیگردم.


برای
جشن بهاره*ی
امسال چه برنامه‌ای
داری؟

*سال نوک چین
توک بهاره


شاید مراسم
جشن بهاره رو از خونه
تماشا کنم.

بعدش منتظر
میشینم تا بهم زنگ
بزنی.






میخوای بیای
نانوو تا سال نو
رو باهم جشن
بگیریم؟



اگه دلت نمیخواد
بیای خونه مون، صبر می کنم
تا دیروقت بشه و از خونه
دزدکی میام بیرون.

وقتش که
برسه بهش فکر
میکنم.



باید زودتر
بهش فکر کنی.

اگه نمیخوای
جا به جا بشی و دلت
میخواد توی یی هه بمونی
هم اشکالی نداره.

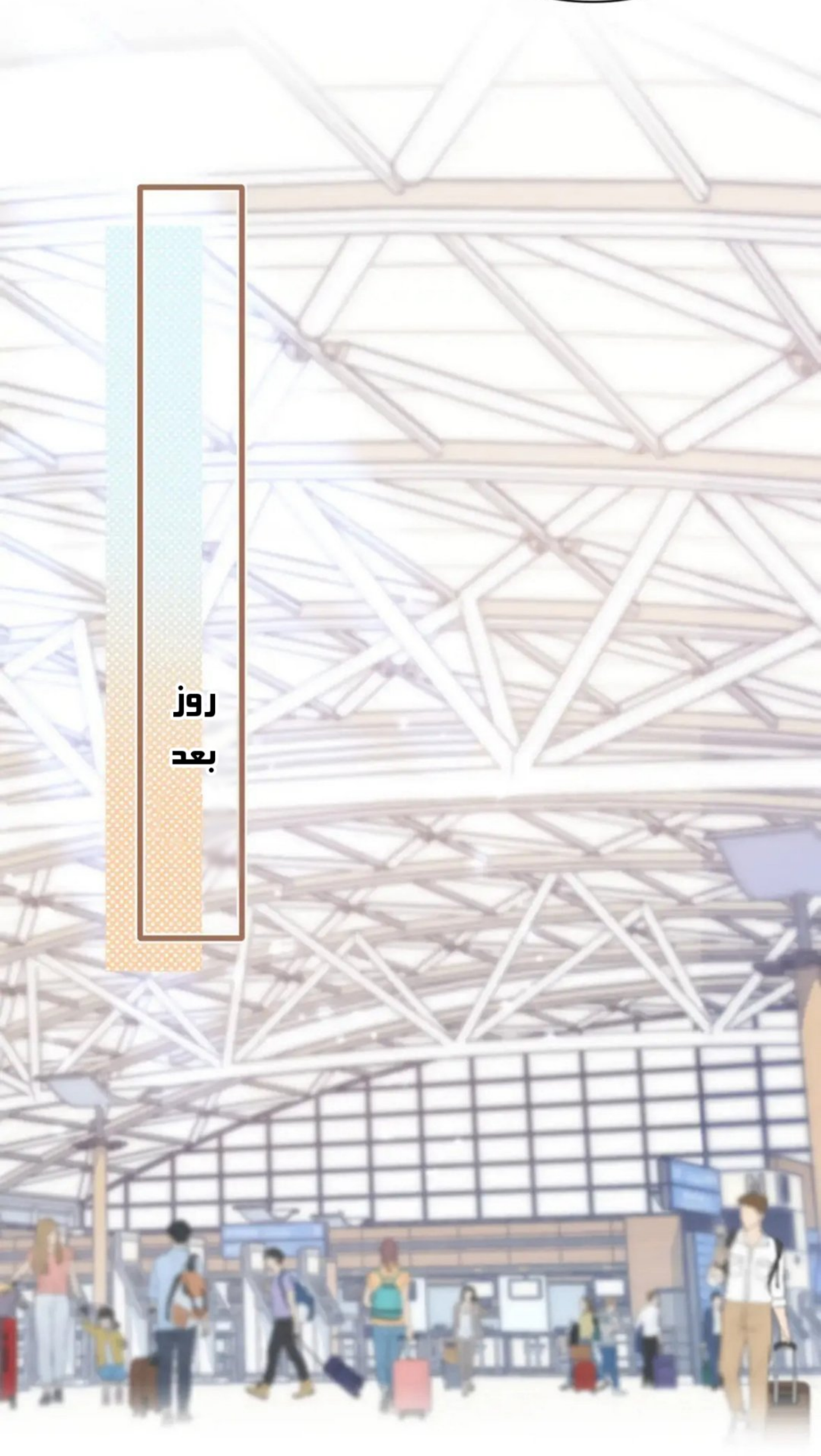
به هر حال
هرروز باهات
حرف میزنم.



باشه.



یادت نره ها.



روز
بعد



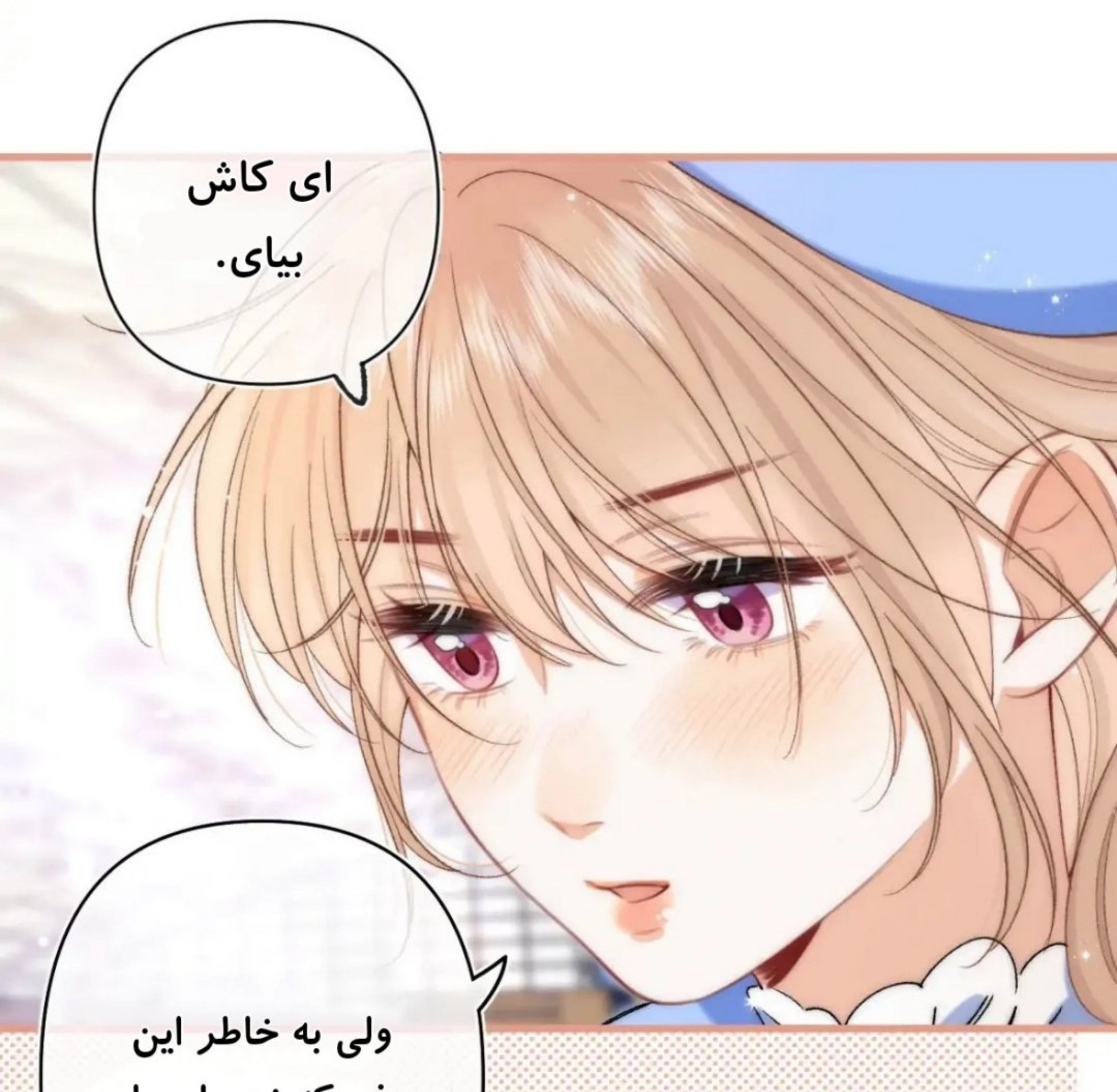
خب دیگه،
باید برم.

یادت باشه
که زودتر تصمیم رو
بگیری، وگرنه بلیط های
هواپیما فروش میرن.



میدونم.

快看漫画



ای کاش
بیای.

ولی به خاطر این
حرفی که زدم احساس
فشار نکن.

حتی اگه نیای هم
باهات تماس تصویری
می گیرم.



بالاخره میری یا
نه؟

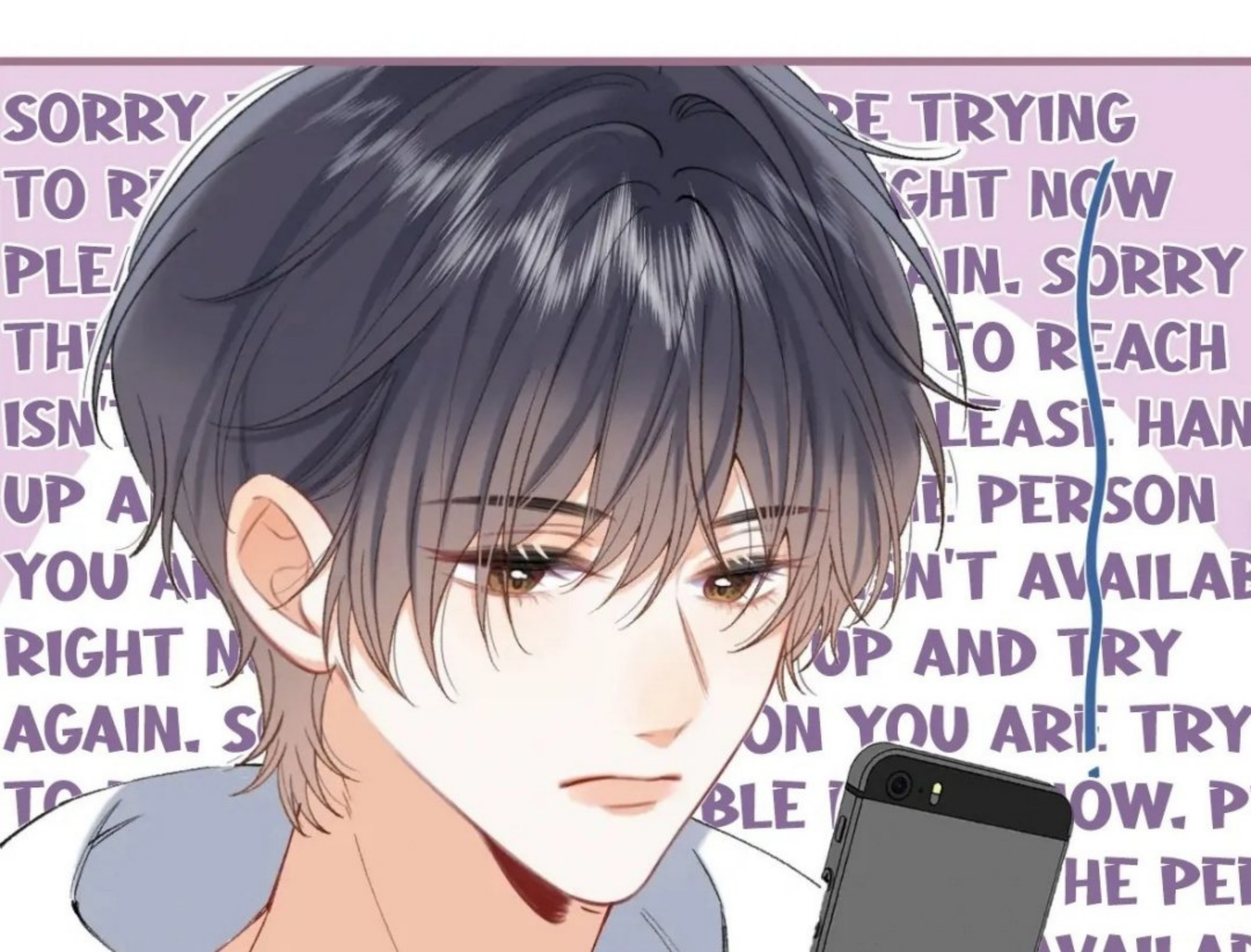
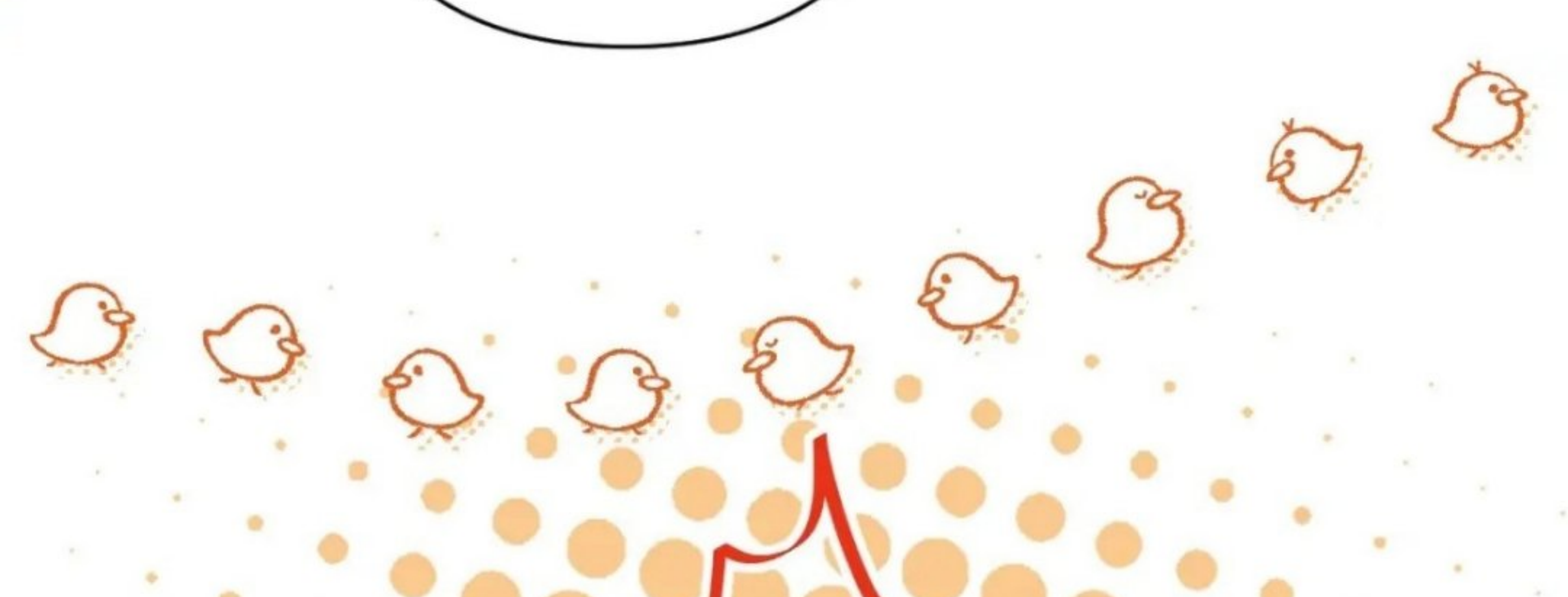
حالا میرم!
فقط دوتا کلمه حرف زدم و
الانشم فکر میکنی
رومخم.



هوف



اگه همین
الان نری،



گوشی رو
پریمیاری؛ پس
دیگه من رو مقصر
ندون.*



*داره به داداش سائگ ژری
زنگ مزینه



فرودگاه
نانوو



داداش؟

مگه نگفتی نمیای
دنبالم؟ گفتم خودم
تا کسی بگیرم.





هاه.

از دو آن جیاشوی عوضی بی‌رس! مخش رد داده؟! از ساعت هشت صبح ده دقیقه یه بار زنگ کشم کرده. تازه وقتی گوشیم رو بی صدا کردم برداشته برام پیک سفارش داده!

*براش غذاای بیرون بر گرفته (:)



شاید فقط میخواستند رات صبحونه بگیره.

تازه برام یادداشت گذاشته.

یادداشت:

دوست پسر من تب داره و سه روزه ازش خبری ندارم. الان بیرون شهرم و به موقع نمی‌رسم. پس لطفا بیدارش کنین که غذاش رو بخوره. ممنون.

دوست پسر من تب داره و سه روزه ازش خبری ندارم. الان بیرون شهرم و به موقع نمی‌رسم. پس لطفا بیدارش کنین که غذاش رو بخوره. ممنون.



بعدش؟

زن داداش بود که در رو براشون



باز کرد.

تا کسی!



حالا که اینا رو
شنیدم، دلم برای
داداشم سوخت.

خب اونکه خبر
نداشت با دوست
دخترت زندگی
میکنی.

و گر نه
سوءتفاهمی پیش
نمی اومد، مگه
نه...؟



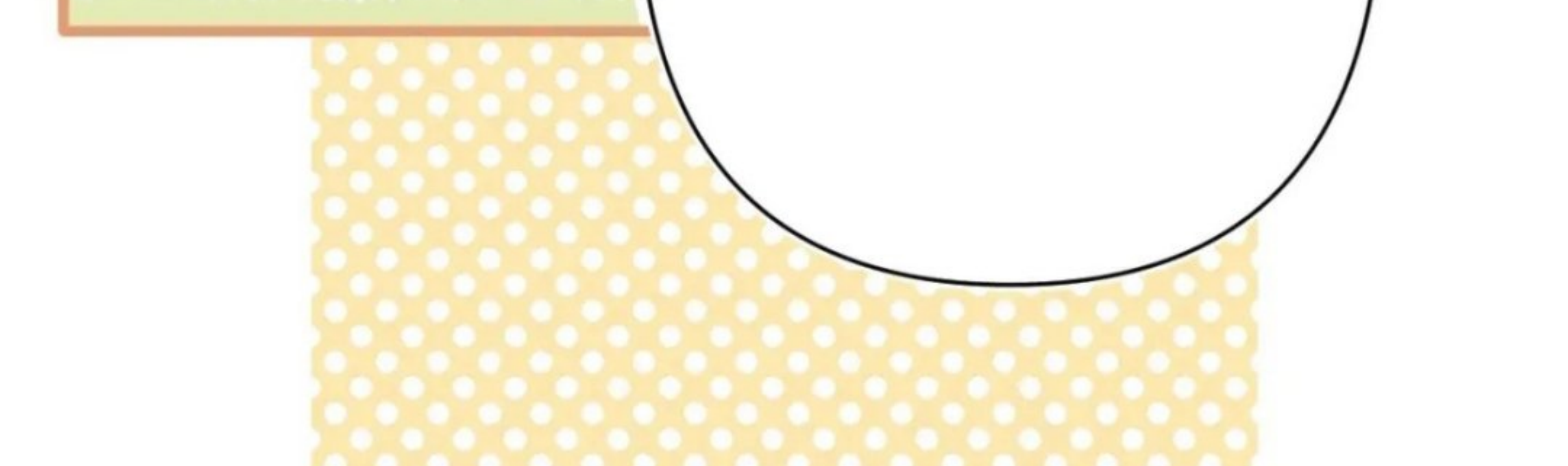
تازشم، بابا که قبلا
گفته بود بیای دنبالم و تو
گفتی نه. و من هم هیچ
شکایتی نکردم،

ولی تو بازم سر
من داد و هوار
میکنی.



من که بیست سالم بود،
وقتی برای تعطیلات می اومدم
خونه نه تنها هیچکس نمی اومد
دنبالم، تازه مجبور بودم سرکار
خانم رو از مدرسه بیارم.

یادته؟



برای خودت
رو با من مقایسه
میکنی؟

مگه جایگاهت
تو خونه با من
یکیه؟



برای اومدیم
خونه‌ی تو؟ اوه،
راستی!

آجی بی‌فان چی میشه؟
حالا که دارید باهم زندگی
میکنید، من اینجا باشم
معذب نمی‌شه؟



برو بالا
دنبالش.



میخوایم بیرون
غذا بخوریم.

?



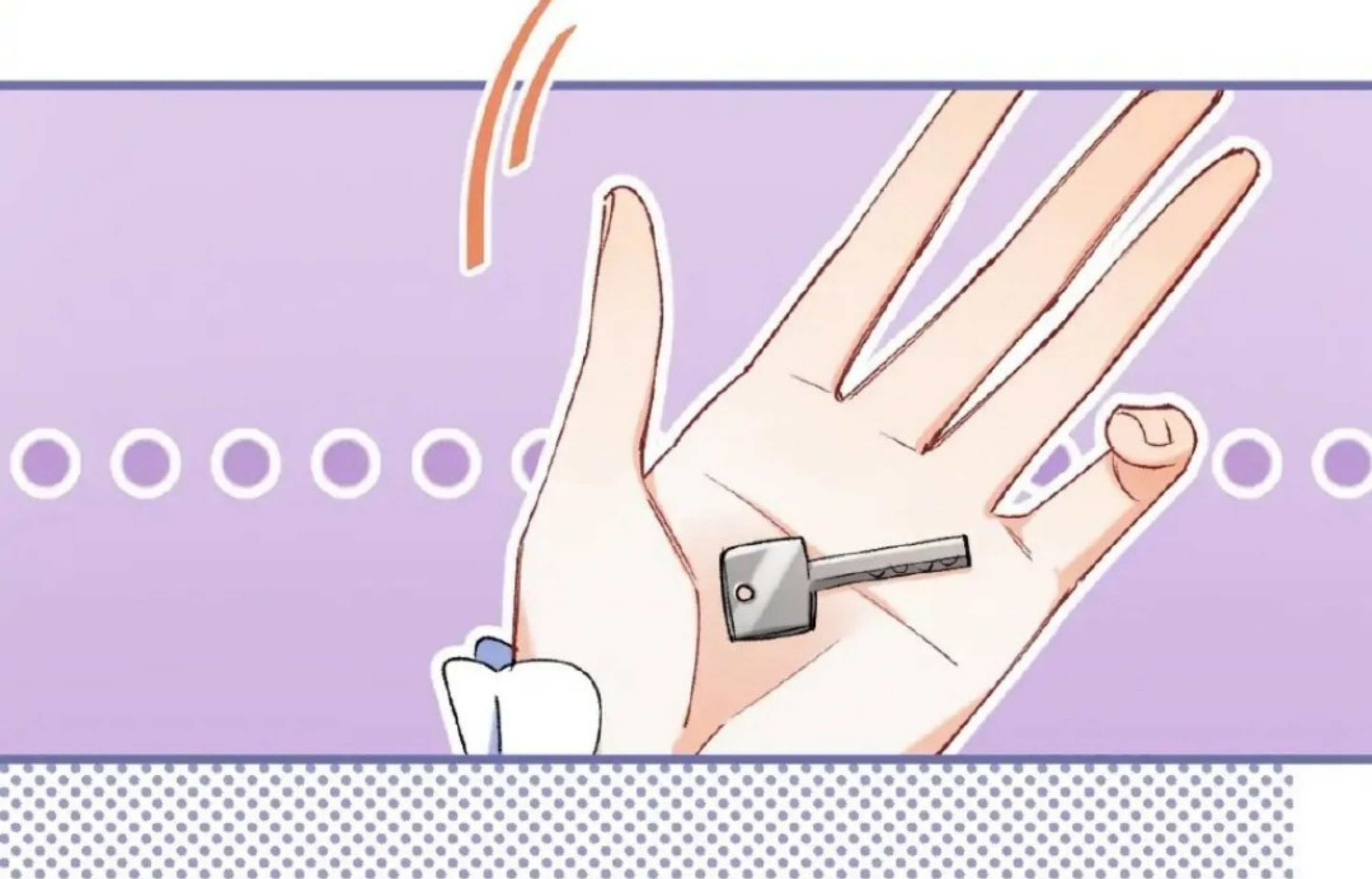
میخوایم بیرون
غذا بخوریم.



برای چی خودت
نمیری؟ من که
نمی شناسمش.

یالا!

اوه...





فکر نکنم درست
باشه همینطوری در
رو باز کنم...

DING
DONG



ژی ژی،

تو چرا
اینجایی؟



وقت مشورتہ

اگہ یہ تقر با پیک بیدارتون کنہ، چی کار
می کنید؟

الف: بلافاصلہ رفاقتہ رو با طرف بھم می زنم.

ب: قدرش رو می دونم.

ج: بہ نقشہ کار مهمی داشته باشہ، وگرنہ دھش رو

سرویس می کنم.



سلام

این فایل که هم‌اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

AoiSekai

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آئویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی روییکا، سروش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام رسان‌های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه‌ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:



[HTTPS://T.ME/AOISEKAI](https://t.me/AOISEKAI)